

لطف و خرد خدا بی حد و مرز است

رومیان ۱۱ آیه ۲۵ تا ۳۲

ای برادران، نمی‌خواهم از این راز غافل باشید - مبادا خود را دانا بیندارید - که سختدلی بر بخشی از اسرائیل حکمفرما شده است، تا وقتی که شمار کامل غیریهودیان داخل گردند 26. و این چنین تمامی اسرائیل نجات خواهد یافت. چنانکه نوشته شده است: «رهاننده از صهیون خواهد آمد و بی‌دینی را از یعقوب بر خواهد انداخت 27. و این عهد من با ایشان خواهد بود هنگامی که گناهانشان را بزدایم». 28 به لحاظ انجیل، به خاطر شما، دشمن‌اند؛ اما به لحاظ گزینش الهی، به خاطر پدران، محبوب خداوند 29. زیرا خدا هرگز عطایا و دعوت خود را بازپس نمی‌گیرد 30. درست همان‌گونه که شما زمانی نسبت به خدا نافرمان بودید، اما اکنون در نتیجه نافرمانی ایشان رحمت یافته‌اید، 31 ایشان نیز اکنون نافرمان شده‌اند تا در نتیجه رحمت خدا بر شما، [اکنون] بر ایشان نیز رحم شود 32. زیرا خدا همه را در بند نافرمانی نهاده، تا بر همگان رحمت کند.

ما در طول تاریخ انسان تاکنون این قدر دردها و رنج و بی‌رحمی را ندیده‌ایم. می‌توانید آن را در بسیاری از کشورهایی که در حال جنگ و فجایع دیگری هستند مشاهده کنید و حتی در این اواخر، بسیاری از مردم دوباره در شهر کیف بر اثر بمب کشته شدند، مردم در ایران هر روز مانند گوسفند قربانی اعدام می‌شوند، در آلمان، شخصی به جمعیتی با ماشین حمله کرد - ظاهراً تنها با یک هدف: کشتن هر چه بیشتر مردم. در تمام این فجایع و سرنوشت‌های غم‌انگیز، به نظر می‌رسد همیشه افراد نادرستی آسیب می‌بینند؛ افرادی که ظاهراً قصد آسیب رساندن یا کشتن کسی را نداشتند، کشته می‌شوند، در حالی که دیگران آزاد می‌شوند. چرا؟ و سوال این است: چرا خدا اجازه می‌دهد شر وجود داشته باشد؟ و چرا یک نفر رنج می‌برد در حالی که دیگری پیشرفت می‌کند؟ آیا خدا این مردم را مجازات کرده است؟ چرا برخی از مردم نجات می‌یابند و برخی دیگر می‌میرند؟ شاید کسانی که از کشورهایشان فرار کردند و به اروپا رسیدند بتوانند این سوال را بهتر تجسم کنند. چرا من در اروپا هستم ولی برادر و خواهرم باید در سختی باشند؟ این را نه تنها پناهندگان نباید بپرسند، بلکه همه‌ی ما باید این سوال را از خودمان داشته باشیم که: چرا من در سرزمینی به دنیا آمده‌ام که تقریباً می‌توانم با امنیت زندگی کنم؟ چرا من می‌توانم از یک رشته‌ی تحصیلی خوب بهره‌مند باشم و دیگران این امکان را ندارند؟ چرا من تا به حال رنج جنگ را نچشیده‌ام ولی دیگران باید همیشه در آن سوی دنیا رنج بکشند؟ چرا من والدینی خوب داشته‌ام که به من آداب و رسوم خوب یاد دهند و دیگری نه؟ چرا من توانستم انجیل مسیح را بخوانم و از آن بهره‌مند شوم و تعمید بگیرم، ولی دیگران نتوانستند این کار را انجام دهند و با انجیل ارتباط برقرار کنند؟ آیا این عدالت است؟ پولس امروز در این موعظه به این سوالات پاسخ می‌دهد.

سؤال او شامل غیریهودانی می‌شود که به ایمان راه یافته‌اند، در حالی که یهودیان عیسی مسیح را رد کردند. او می‌پرسد برای یهودیان چه پیش خواهد آمد. پس از اینکه با مهارت الهیاتی ظریفی در نامه به رومیان توضیح داد که چگونه ما انسان‌ها تنها از طریق فیض و از طریق عیسی مسیح نجات می‌یابیم و چگونه هیچ چیز نمی‌تواند ما را از عشق مسیح جدا کند، به این سوال می‌پردازد: اگر کسی هنوز این پیام را نشنیده باشد چه؟ یا اگر تمام یک قوم این پیام را رد کنند چه؟ او به‌طور خاص در مورد قوم خود، قوم اسرائیل، صحبت می‌کند. و پولس مطمئناً این دغدغه را ساده نگرفت. سخنان او نگرانی عمیق و اندوه عمیقی را منعکس می‌کند. او ترجیح می‌داد نجات خود را به خطر بیندازد، اگر به این معنی بود که قوم خودش می‌توانستند از طریق عیسی نجات یابند، اما اکنون او می‌داند که نه او و نه هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند نجات را برای شخص دیگری به ارمغان بیاورد، و دقیقاً به همین دلیل، سخنان او پر از نگرانی عمیق و درماندگی است. چه بر سر قوم اسرائیل خواهد آمد؟

چرا من، از بین همه‌ی کسانی که مسیحیان را کشتند، انجیل عیسی مسیح را شنیدم و غسل تعمید گرفتم، در حالی که دیگران نمی‌توانند ایمان بیاورند یا انجیل عیسی مسیح را درک کنند؟ آیا این عادلانه است؟ در متن خطبه‌ی امروز، پولس به هیچ وجه یهودیان را تحقیر نمی‌کند یا از آنها بیزار نیست. همچنین ما نباید به افرادی که هنوز نمی‌توانند ایمان بیاورند، با دیده‌ی تحقیر نگاه کنیم. ما نباید خود را خردمند بپنداریم - این پاسخ سریع پولس رسول است. با این حال، پولس هنوز درد بزرگی را تجربه می‌کند از اینکه یهودیان دیگر، از میان همه‌ی مردم، نمی‌خواهند یا نمی‌توانند انجیل را باور کنند. او می‌پرسد: «آیا این فیض شامل یهودیان نمی‌شود؟» این واقعیت، پولس را در طول زندگی‌اش نگران و عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. با کمال تعجب، پولس نتیجه می‌گیرد که این یهودیان نباید از همه‌ی مردم بدتر پنداشته شوند. او بی‌ایمانی آنها را محکوم نمی‌کند، اما متقاعد شده است که فیض خدا روزی شامل حال آنها نیز خواهد شد. او با شگفتی می‌بیند که چگونه خدا بر نافرمانی یهودیان پیروز می‌شود. مسیحیان غیریهودی قطعاً نباید خود را بالاتر از یهودیان بدانند. انجام این کار، رحمت و فیض خدا را نفی می‌کند. آنها به خود می‌بالند و متوجه نمی‌شوند که خودشان تنها به لطف فیض نجات یافته‌اند.

در نتیجه، پولس این‌گونه استدلال خود را به پایان می‌رساند: ایشان نیز اکنون نافرمان شده‌اند تا در نتیجه‌ی رحمتی که بر ما شده، رحمت خدا بر ایشان نیز قرار داده شود. او رستگاری را کاملاً از دیدگاه خدا درک می‌کند. این امر در مورد همه‌ی ما صدق می‌کند. هیچ‌کس نمی‌تواند به خاطر چیزهایی که خدا از روی لطف محض به او داده است، خود را تحسین کند! به همین ترتیب، هیچ‌کس نباید نگاه تحقیرآمیزی به کسانی داشته باشد که از ما کم‌شانس‌تر هستند.

در مورد قوم یهود، پولس حتی استدلال می‌کند که بنی‌اسرائیل برای مدتی سخت‌دل شدند تا مسیحیان غیریهودی بتوانند به ایمان بیایند. کلمه‌ی «سخت‌دل شدن» به این معنی است که چیزی سفت و غیرقابل نفوذ شده است؛ به این معنی که قلب مردم مانند سنگ است. آنها حتی نمی‌فهمند چگونه بین خوب و بد، بین درست و غلط تمایز قائل شوند.

تاریخ کتاب مقدس بارها به افرادی که به این شکل سخت‌دل شده‌اند اشاره می‌دهد. شناخته‌شده‌ترین مثال از عهد عتیق، فرعون است. حتی پس از ده بلا که خداوند به‌وضوح به‌عنوان هشدار می‌فرستد، او همچنان از گوش دادن به موسی و خدا امتناع می‌کند. پیامبران عهد عتیق نیز بارها از این موضوع صحبت می‌کنند. با وجود اینکه قوم اسرائیل کلام خدا را شنیده و معجزات او را به‌وضوح در میان خود تجربه کرده بودند، از خدا دور ماندند و از انجام فرامین او امتناع ورزیدند. عیسی نیز از نابینا شدن مردم سخن می‌گوید، به‌طوری که نمی‌توانند خدا را بشناسند و نه کلام او را بشنوند.

کتاب مقدس در واقع پر از نمونه‌هایی از سنگدلی مردم است - اگر از همان صفحات اول به آن نگاه کنیم! آدم و حوا با حيله‌گری توسط مار اغوا شدند، به‌طوری که کلام خدا را تحقیر کردند و به مار گوش دادند. در واقع، سنگدلی از همان ابتدا بخشی از طبیعت انسان بوده است. چقدر پیش می‌آید که کلام خدا از قلب سخت بازمی‌گردد! به من نفوذ نمی‌کند، مرا لمس نمی‌کند، و مطمئناً به شیوه‌ی جدیدی از زندگی منجر نمی‌شود. چقدر پیش می‌آید که کلام خدا به سرعت فراموش می‌شود یا توسط نگرانی‌های روزمره کنار گذاشته می‌شود، به‌طوری که هیچ تغییری در زندگی من ایجاد نمی‌شود؟ چقدر پیش می‌آید که از خدا طلب بخشش گناهی می‌کنم که از آن پشیمانم، و بلافاصله دوباره به همان گناه بازمی‌گردم؟ اما وقتی کسی ایمان می‌آورد، نور درخشان انجیل، نور خداوند و عشق خداوند ما عیسی، در قلب او می‌درخشد.

در فصل‌های اول رومیان، پولس این موضوع را با جزئیات کامل و بسیار واضح توضیح می‌دهد. انجیل، رهایی بزرگ بشریت از قدرت گناه و مرگ است. هم نجات است و هم زندگی جدید؛ فیض خالص است!

اما تاریخ جهان ما هنوز به پایان نرسیده است. اکثر یهودیان هنوز به عیسی به عنوان مسیح ایمان ندارند. هنوز رنج‌های وحشتناکی در جهان ما وجود دارد. ما هنوز شاهدیم که افرادی مرتکب جنایات وحشتناک می‌شوند. چقدر آسان می‌توان به گرداب نفرت و انتقام کشیده شد! منطقی به نظر می‌رسد که فراخوان‌هایی برای مجازات کسانی که چنین کارهایی را به نام خدا انجام می‌دهند، وجود داشته باشد. اما در همان لحظه‌ای که این افراد را محکوم می‌کنم یا آنها را شایسته دریافت انجیل نمی‌دانم، خودم را محکوم می‌کنم. زیرا در آن صورت، این بدان معناست که ما بیش از دیگران شایسته لطف خدا هستیم.

رویدادهای جهانی مسیر خود را طی خواهند کرد. جنگ‌هایی تا پایانی تلخ وجود خواهند داشت. با ایمان، خدا ما را دعوت می‌کند تا آغوش باز خدا را حتی برای بدترین شروران نیز بپذیریم. دعوت به توبه شامل همه مردم می‌شود، حتی شامل یهودیانی که مسیح را مصلوب کردند، و کسانی که مسیحیان امروز را آزار می‌دهند و باعث رنج و خونریزی بی‌حد و حصر در جهان ما می‌شوند. به جای نفرت از مردم، می‌توانیم همراه با پولس، لطف خدا را که برای ما وجود دارد، تشخیص دهیم:

«زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته؟ زیرا همه چیز از او، و به واسطه او، و برای اوست. او را تا ابد جلال باد. آمین.»